

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا عالم توانسته است خدا را دفن کند؟

درس منالطات دانشمندان ملحد

نویسنده: جان سی. الکس

مترجم: حسین ثقفی





آیا علم توانسته است خدا را دفن کند؟

(جلد اول)

نویسنده: جان س. لنکس

مترجم: حسین ثقفی هیر

چاپ اول: ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

بتوگویی: گلبن

چاپ و صحافی: گلبن

نشانی: خیابان انقلاب، خ فخر رازی، بن بست نیک پور، پلاک ۵، طبقه اول

تلفن: ۶۶۴۱۰۰۳۶ - ۶۶۹۰۲۲۰۰ - ۶۶۹۰۲۱۹۹

ثقفی، حسین، ۱۳۵۳، مترجم- سرشناسنامه: لنکس، جان س. کار: رن

موضوع: علم و دین، مسیحیت، عقل و ایمان

ISBN: 978-964-211-189-6

ارده بند کنگره: ۴۱۳۹۶ خ ۹/۲/۲۴۰ رده بند دیویی: ۵۵/۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۰۶۱۲۷۰

فهرست مطالب

مقدمه مترجم.....	۴
مقدمه نویسنده.....	۷
جدال بر سر نظم هوشمند.....	۱۴
فصل اول: جنگ جهانی‌ها.....	۲۵
آخرین میخ بر تابوت خداوند.....	۲۵
مبانی فراموش شده علم.....	۳۴
افسانه تعارض: گالیه و کلیسای کاتولیک روم، هوکسلی و ویلبر فورث.....	۴۰
مناظره هوکسلی-ویلبر فورث (اکسفورد ۱۸۶۰).....	۴۵
تعارض واقعی طبیعت گرایی در برابر خدا باوری.....	۵۰
فصل دوم: قلمرو و محدودیت‌های علم چیست؟.....	۵۷
خصلت بین‌المللی علم.....	۵۷
تعریف علم.....	۵۸
کدام یک مقدم است علم یا فلسفه.....	۶۴

۲ آیا علم توانسته است خدا را دفن کند؟

۶۹ همیشه دلایل ما را به کجا رهنمون می‌کند؟

۷۱ جمع‌بندی مطالبی که تا اینجا گفته شده...

۷۲ محدودیت‌های تبیین علمی...

۷۵ کی‌ک عمه ماتیدا...

۸۱ خداوند، یک فرض غیر ضروری...

۸۲ ذیل سوم: تقلیل، تقلیل، تقلیل، ...

۸۸ خدای رخنه پوش...

۸۹ دانشمندان بار نخستین و جایگزین شدن جهان به جای خدا...

۹۶ تقلیل ۴ اثر...

۱۰۹ فصل چهارم: اینجا چون طوطی دارد؟

۱۱۰ دلایل وجود نظم...

۱۱۲ هوشمندی معقول و منطقی همان...

۱۱۳ ماهیت و نقش ایمان در علم...

۱۱۹ وجود جهان...

۱۲۳ آغاز جهان...

۱۲۵ مخالفت با ایده آغاز جهان...

۱۲۷ همان آغاز...

۱۳۰ تنظیم ظریف جهان...

۱۳۷ اصل آتروپیک...

۱۴۹ فصل پنجم: طراح بیوسفر...

۱۵۰ شگفتی در جهان جانداران...

۱۵۳ پالی و ساعتش...

آیا نظریه تکامل می تواند نیاز به خداوند را از بین ببرد؟ ۱۶۴

آیا نظریه تکامل خدا را طرد می کند؟ ۱۶۸

ناظمی که نظم دهنده ندارد ۱۷۷

سوالی که جرأت پرسیدن آن نیست ۱۷۹

رابطه میان تکامل و فلسفه ۱۸۲

لوازم علمی ایعت گرایی: تکامل یک ضرورت فلسفی ۱۸۵

فشار پارادایم ۱۸۶

منابع ۱۸۹

آنچه انقلاب اسلامی ایران را از سایر انقلاب‌های دنیا متمایز می‌کرد «فرهنگی» بودن آن بود. ولی بعضاً به دلیل نفوذ جاه‌طلبانه برخی افراد غیرفرهنگی در مراکز و ارگان‌های فرهنگی و علمی، که این خود یک عمل غیرفرهنگی و هم غیرعلمی است، باعث شده فرهنگ دینی آن‌چنان که شایسته این انقلاب بود بروز نکند و کار به جایی رسید که پس از گذشت تقریباً چهل سال از انقلاب ما شاهد هستیم که کتب نویسندگان خارجی و به‌ویژه دانشمندان ملحد با چندین ترجمه و چاپ‌های متعدد، بدون نقد و بررسی، عرضه می‌شود. و جواب‌های منطقی مطالب به کار رفته در سخنان ایشان آن چنان که باید به گوش نمی‌رسد.

هدف از ترجمه این کتاب این است که شاید برخی افراد مایل به شنیدن این سخنان از زبان غربیان باشند، که از یک لحاظ مطلوب‌تر نیز هست؛ چون لازم است بدانیم که در غرب نیز افراد خداباور مقتدری هستیم که جواب‌های بسیار قانع‌کننده‌ای به نگرش‌های ملحدانه دانشمندانی داده‌اند که

در تحقیقات علمی پای خود را از چارچوب‌های مشخص علم فراتر گذاشته و در زمینه‌های فراعلمی و ماوراء طبیعت نیز اظهار نظر می‌کنند غافل از این - که متد و موضوع در مباحث فلسفی با مباحث علمی متفاوت بوده و این دانشمندان برای الحاد خود دلیل علمی ندارند به‌طوری که در بدو شروع به تحقیقات علمی خود تلویحاً گونه‌ای از باورها را نیز پذیرفته‌اند ولی فقط به باور خالق حساس و سخت‌گیر هستند. از جمله باورهائی که خودشان بدون دلیل پذیرفته‌اند می‌توان به اصل علیت، یکسان عمل کردن طبیعت، ریاضیاتی بودن آنرا از - مهم‌تر قابل شناخت بودن جهان اشاره کرد.

آنچه که نویسنده بر آن تأکید دارد این است که نظریاتی مانند نظریهٔ تکامل و بیگ‌بنگ نه تنها نمی‌تواند جایگزین وجود عالم ماوراء یا خالق شوند، بلکه فقط توانسته‌اند قطعیت باور به خالق را یک مرحله عقب‌تر برانند. به عبارت دیگر بر فرض محال اگر این دو نظریه تأیید شود (محال بودن آن از این جهت است که براساس متد علم نمی‌توان شاهد تبدیل شدن میمون به انسان شد و نه می‌توان ثابت کرد که سنجار بنیگ ابتدای عالم خودبه‌خود بدون هیچ فاعلی رخ داده است) همهٔ دانشمندان به این دو نظریه را باور دارند در واقع آنها را جایگزین باور به خالق کرده‌اند که در هر انسانی کنجکاوی در این زمینه فطری و گریزناپذیر است.

مقدمه نویسنده

«غایت کلی این کتاب چیست؟» ریچارد فاینمن

چرا به جای عدم هستی وجود دارد؟ مخصوصاً این که چرا جهان اساساً وجود دارد؟ جهان از کجا آمده و به کجا هدایت می شود؟ (البته اگر جایی وجود داشته باشد که به آنجا برود) آیا خود جهان حقیقت غائی است؟ که پشت آن نیستی است و یا چیزی فراتر از آن وجود دارد. آیا ما می توانیم از ریچارد فاینمن پرسیم که معنای همه این ها به چه چیزی می چسبند؟ یا اینکه حق با برتراند راسل بود که می گفت: «جهان فقط همین است، این همه جهان است»

این سوالات هم چنان برانگیزاننده هستند و چیزی از قدرت خود را برای تحریک ذهن از دست نداده اند. تحریک دانشمندان برای صعود به قله دانش تاکنون باعث شده که ما به طبیعتی که در آن زندگی می کنیم نگرش جالبی داشته باشیم. جهان در مقیاس بسیار بزرگ و باورنکردنی، به کمک تلسکوپ هابل تصاویر حیرت انگیزی از فضا در همان مدار حرکت خود به ما ارسال کرده است. در مقیاس بسیار کوچک و غیرقابل تصور نیز،

میکروسکوپ‌های تونل زن اسکن کننده به طرز باورنکردنی از راز زیست پیچیده مولکول‌ها در جهان جانداران پرده برداری می کنند این پرده برداری در واقع اطلاعات بسیار زیاد نهفته در مولکول‌های بزرگ دربردارنده کارخانه‌های تولید پروتئین در ابعاد بسیار ریز است که پیشرفته ترین تکنولوژی‌های بشری در برابر پیچیدگی و دقت آن‌ها ابتدائی و ناقص است.

آیا ما و جهان با انبوهی از کهکشان‌های زیبای آن و پیچیدگی هوشمندانه زیستی چیزی جز محصولات نیروهای بی روح نیستیم که به طور مکانیکی ماده و انرژی کور و بدون برنامه عمل می کنند، این همان چیزی است که اله مدرن (به رهبری ریچارد داوکینز) حدس می زند؟ آیا حیات بشری نتیجه دور افتادگی و یک تصادف صرف از اتم‌های مرتب شده با حالات بی شمار خود است؟ به هر حال، ما چگونه می توانیم موجودات خاصی باشیم چون ما؟ ما انسان‌ها می دانیم که ساکن یک سیاره بسیار ریزی هستیم که در مدار یک ستاره نسبتاً معمولی در میانه یکی از بازوهای کهکشان مارپیچی، که دربردارنده میلیاردها ستاره همچون خورشید است، قرار دارد، این کهکشان نیز یکی از میزبانان کهکشان پراکنده در فضای بسیار گسترده است.

از ویژگی‌های مهم جهان خود چه چیز دیگری می توانیم بگوئیم، از قبیل قدرت نیروهای بنیادین طبیعت و تعداد ابعاد زمانی و مکانی موجود، آیا این ها محصولات شانسی فعل و انفعالات مربوط به مبدأ عالم است، مطمئناً ممکن بود جهان‌های دیگری با ساختارهای بسیار متفاوتی به وجود آید. آیا ممکن نیست جهان ما فقط یکی از مجموعه‌های گسترده مربوط به جهان های موازی باشد که برای همیشه از یکدیگر جدا شده اند؟ بنابراین آیا

احتماقانه نیست که حدس بزنیم انسان هیچ هدف غائی ندارد؟ ارزش آن‌ها در میان جهان‌های متعدد عملاً به سمت صفر میل می‌کند.

بنابراین در این جا یک عکس‌العمل خنثی‌کننده معنوی همچون گذشته ایجاب می‌کند به وجود آید که همانند ایام نخستین علم مدرن است یعنی همانند دانشمندانی چون بیکن، گالیله، کپلر، نیوتن و ماکسول معتقد به وجود خالق هوشمندی بودند که جهان ابداع او بود. علم با این تفکر راه خود را آغاز کرده و به پیش برد، به ما این چنین می‌گویند که خداوند با تبیین‌هایی که ستلزلارست، به حاشیه رانده شده، کشته شده و سپس دفن گردیده است. خداوند در این جا چیزی مهم‌تر از لبخند بر گریه چشایر برخلاف گریه شرویدگر نیست. خداوند از لحاظ معنوی فراتر از مرگ و زندگی نیست و یقیناً او مرده است. با علاوه کل فرآیند اضمحلال او نشان می‌دهد که هر تلاشی برای معرفی مجدد او، گویا همچون ایجاد مانع بر سر راه پیشرفت علم می‌باشد. ما در حال حاضر نسبت به گذشته با وضوح بیشتری می‌بینیم که طبیعت گرایی (نگرشی که طایعات را تمام و کمال می‌داند و قائل به هیچ امر متعالی نیست) حاکمیت معنی است.

پیتر آتکینز، استاد شیمی دانشگاه آکسفورد، ضمن معرفی عناصر دینی در تاریخ پیدایش علم، با قدرت از این نگرش دفاع می‌کند که «علم، یک نظام از باورهاست که به طور قطعی مبتنی بر دانش تجدیدپذیری است که عموم در آن سهیم بوده و از دین نشأت گرفته است. از آن جا که علم پیله‌های خود را بیرون انداخته تا توانسته زیباییایی فعلی خود را بیابد و بوته‌زار را تصاحب کند، دلیلی وجود ندارد که نپذیریم علم نتواند به تمام جوانب هستی راه پیدا نکند. فقط امید دینی (دین از مواردی است که من آن را نه-

تنها پیش داوری بلکه مغرضانه و عالمانه محسوب می‌کنم) یک زاویه تاریک در جهان فیزیکی یا جهان تجربی است. این نوع علم هیچ گاه امید به روشنائی نخواهد داشت. اما علم هیچ گاه به مانع برنخواهد خورد، و تنها دلیل برای این فرض که تقلیل گرایی شکست خواهد خورد بدینی نسبت به تعدادی از دانشمندان و ترس از روح دینی است.^۱

کنفرانسی در سالک واقع در لاجولای کالیفرنیا در زمینه علوم زیستی در ۲۰۰۰ برپا شد که عنوان آن بحث پیرامون این موضوع بود: «اثرات از عقاید، علم، دین، عقل و حیات». پرداختن به این مسأله که آیا علم باید مشغول دین بشود یا نه؟ به ده جایزه نوبل، استیون وینبرگ، گفت که: «جهان بایستی از خواب دراز بیدار شود ... هر کاری که دانشمندان ما بتوانند انجام دهند تا بدان وسیله دین را تضعیف کنند باید انجام دهند، و این کار می‌تواند بزرگ‌ترین تشریفات مادی تمدن امروزی باشد». و همان‌طور که انتظار می‌رفت، ریچارد داوکینز پراگماترانه‌تر نهاده و گفت: «من به طور مطلق با این توقع تغذیه شدم چون تاکنون با ششتری مغزی دین را به خورد ما می‌دادند».

و اما، آیا این مطلب صحت دارد؟ آیا افراد متدین با پیش داوری و غرض‌ورزی خود باعث ضایع کردن مطالب می‌شوند؟ از آنجا که بگذریم، برخی از آن‌ها دانشمندانی هستند که از برندگان جایزه نوبل می‌باشند. آیا واقعاً آن‌ها در جستجوی گوشه‌های تاریک جهان به دنبال گمشده خود بودند که علم امیدی به تبیین آن‌ها نداشت؟ یقیناً این به سختی می‌تواند یک توصیف حقیقی یا منصفانه از اغلب پیشگامان علم، مانند کپلر باشد که ادعا می‌کردند این دقیقاً طرز فکر آن‌هاست که باید خالق وجود داشته باشد که

علم را تا بالاترین حد ممکن به آن‌ها الهام کند. از نظر آن‌ها زوایای تاریکی در عالم وجود دارد که یقیناً علم آن را روشن می‌کند که این‌ها نیز شواهد بسیار زیادی از ابداعات خداوند است.

در مورد بیوسفر یا زیست کره چه می‌توان گفت؟ آیا پیچیدگی ظریف آن به‌طور سطحی طراحی شده؟ آن‌طور که ریچارد داوکینز، هم‌پیمان وفادار برآتکینز به آن باور دارند؟ آیا تفکر و عقلانیت از طریق فرآیند کور طبیعی تحت قوانین اجبار طبیعت به‌وجود آمده است آن‌هم از مواد این عالم و به روش شانس؟ آیا حل معمای جسم-روان به سادگی ظهور عقلانیت از ماده بی‌شعور است؟ آن‌هم از طریق فرآیند بی‌فکر بدون راهنما؟

سوالات پیرامون جایگاه این انسان طبیعت‌گرایانه هیچ‌گاه تمامی ندارد، همان‌طور که در سطح خاصی از عاقلان نام‌زد دیده می‌شود. لذا، باید پرسید آیا طبیعت‌گرایی درخواست عاقلان علم است؟ آیا واقعاً قابل درک است که طبیعت‌گرایی فلسفه‌ای باشد که موقوف بر علم باشد، امر فراتر از علم که خود مستلزم علم است؟ فرض کنید کسی مانند اینجین ایمان پرسد، آیا چنین چیزی نسبت به باور دینی امکان‌پذیر است؟ این سؤال ممکن است مورد غفلت واقع شود کسانی که چنین سوالاتی را مطرح می‌کنند، خدایه نیز گرفتار آن هستند. مانند بدعت‌گذاران دینی در دوره‌های قبل که فقط از یک نوع مظلوم‌نمائی رنج می‌بردند و آن قطع اعانه مالی آن‌ها بود.

معروف است که ارسطو معتقد بود که به جهت موفقیت بایستی سوالات حقیقی پرسید. هرچند، سوالات خاصی وجود دارد که پرسیدن آن پر دردسر است، و حتی پر دردسرت‌ر از آن تلاش جهت یافتن پاسخ آن‌هاست. اما مطمئناً این نوع دردسرها هم در علم وجود دارد هم در دل. این مطالب

ذاتاً از منظر تاریخی یک نکته بحث‌انگیز است. در قرون وسطی، به عنوان مثال، علم مجبور شد خود را از برخی جوانب خاصی از فلسفه ارسطو برهاند قبل از این که از ریاست حقیقی دور شود. ارسطو کره ماه و فرا تر از آن را تدریس کرده است که همه آن‌ها کامل هستند و از نگاه او، چون حرکت دایره‌ای کامل‌ترین نوع حرکت است، سیارات و ستارگان به شکل دایره‌ای حرکت می‌کنند. و حرکت در عالم تحت‌القمر حرکت خطی است که حرکت ناقص است. این نگرش قرن‌ها بر افکار عالم غلبه داشته است. سپس گریله از طریق تلسکوپ خود دهانه‌های ناهموار آتش‌فشان‌های ماه را کشف کرد. پس کسی که پیرامون آن سخن گفته می‌شد، که بخشی از استنباط ارسطو از پیش‌فرض‌های فلسفی و کمال‌گرایی وی بود، متلاشی شد.

اما گالیله هم چنان دهر خود را به حرکت دایره‌ای ارسطو مشغول کرده بود: «برای حفظ کامل بهشت‌نمایی از عالم، لازم است که بپذیریم اجرام متحرک حرکت‌شان فقط دایره‌ای است».^۲ اما دوایر نیز، محکوم به نابودی شدند. ادامه کار به گردن کپلر افتاد، برای تحلیل وی از مشاهدات مستقیم و موشکافانه از مدار حرکت مریخ دایره‌گذشتگان خود، تیکو براهه، ریاضی‌دان دربار سلطنتی، یک گام جسورانه برداشت و آن این بود که مشاهدات نجومی دارای ارزش اثبات هستند نه صرفاً محاسبات ریاضیاتی که مبتنی بر نظریات پیشینی (ماتقدم) است، که معتقد بود سیارات بایستی حرکت دایره‌ای داشته باشند. و باقی چیزهائی که گفته شد تاریخی است. او یک حدس خلاف عرف زد که معتقد بود سیارات در مدارات بیضوی کاملاً پیرامون خورشید با یک کانون در حال گردش‌اند، نگرشی که بعدها به طرز شایسته‌ای توسط نیوتن با قانون جاذبه گرانش یعنی عکس مجذور فاصله تبیین شد، که همه این مطالب را با یک فرمول ظریف و فوق-

العاده خلاصه ارائه داد. کپلر علم را برای همیشه تغییر داد از فلسفه ناقص آن را رهاید که قرن‌ها آن را محدود کرده بود. شاید این گستاخی باشد که فرض کنیم چنین فرصت آزادانه‌ای هیچ‌گاه به وجود نخواهد آمد.

تا این‌جا دانشمندانی مانند آتکینز و داوکینز مخالفت خواهند کرد که، از زمان گالیله، کپلر و نیوتن، علم رشد فزاینده‌ای داشته است، و دلیلی وجود ندارد که فلسفه طبیعت‌گرایی که علم هم‌اکنون ارتباط تنگاتنگی با آن دارد، (حداقل در ذهن افراد بسیاری) امر ناشناسی باشد. درواقع، از نگاه آنان، طبیعت‌گرایی فقط - یعنی از یک علم بیشتر است، که این امکان فراهم می‌شود که بدون موانع از مدل‌سازی و برگ‌های اساطیری به پیش رود چون این‌ها اغلب علم را در گذشته محسوس می‌کند. بزرگ‌ترین امتیاز طبیعت‌گرایی (که بعداً بحث خواهد شد، این است که نمی‌تواند به همین سادگی علم را سرکوب یا از آن ممانعت کند) خارج از این دلیل بسیار ساده که معتقد است متد علمی برتری و تفوق دارد، این تنها فلسفه‌ای است که فقط طبق تعریف قابل مقایسه با علم می‌باشد.

آیا واقعیت نیز همین است؟ یقیناً گالیله فلسفه ارسطو را از لحاظ علمی برای فرض پیشینی خود در تشبیه جهان مانع و دست و پاگیر می‌دید اما نه گالیله و نه نیوتن و نه در واقع هیچ یک از شخصیت‌های بزرگ علمی که در رشد خیره‌کننده علم در آن دوران سهم بودند اعتقاد نداشتند که خالق جهان در این مسیر دست و پاگیر باشد. از این‌ها گذشته، آن‌ها پی بردند که این مطلب به نحو ایجابی برانگیزاننده است: در واقع، برای بسیاری از آن‌ها این نکته انگیزه اولیه برای تحقیقات علمی بود. این مطلبی بود که، جوش و خروش الحاد برخی نویسندگان معاصر این شبهه را مطرح می‌کرد که: چرا

هم‌اکنون آنان این گونه مطمئن هستند که الحاد تنها موضع قابل قبول است؟ آیا درست است که هر چیزی در علم رو به الحاد می‌نهد؟ آیا علم و الحاد تا این حد به‌طور طبیعی هم‌دست هستند؟

تازه اگر نگوئیم فیلسوف معروف انگلیسی آنتونی فلو، که سال‌ها قهرمان فکری الحاد بود، در یک مصاحبه در شبکهٔ BBC^۲ متذکر شد که وجود یک موجود مافوق هوشمند تنها تبیین خوب برای پیدایش منشأ حیات و پیچیدگی طبیعت می‌باشد.

جدال بر سر نظم هوشمند

چنین بیانی از سوی متفکری با مقام و موقعیت فلو تحول جدیدی با تبعات جدی به‌وجود آورد. گه‌گاهی شدت نیز می‌گرفت، جدال بر سر «نظم هوشمند» بود. جدال بر سر این تأیید حینجالی به‌دست آمده از این واقعیت این است که واژهٔ «نظم هوشمند» خطر می‌رسد یک طرز فکر نسبتاً جدید، ضد علمی و مرموز خلقت را به مردم انتقال بدهد که از اساس متمرکز بر حمله به زیست‌شناسی تکاملی است، این بدان معناست که واژهٔ «نظم هوشمند» با ظرافت و به‌طور نامحسوس معنای آن را نیز تغییر داده است، و منجر به این خطر می‌شود که این مشاجرهٔ جدی قبل از رسیدن به نتیجه منحرف خواهد شد.

حال برخی در مواجهه با «نظم هوشمند» آن را تبیینی عجیب و غریب فرض می‌کنند، زیرا ما معمولاً نظم را محصول هوش و ذکاوت می‌دانیم (لذا این صفت یعنی هوشمندی یک صفت زاندی است) بنابراین اگر ما صرفاً آن عبارت را با «نظم» یا «علیت هوشمند» بیان کنیم در این صورت ما سخن

از یک مفهوم بسیار آبرومندانه‌ای در تاریخ تفکر به میان آورده‌ایم. برای این که این مفهوم که در آن یک عامل هوشمند مستتر است، چندان جدید هم نیست، به اندازه خود دین و فلسفه قدمت دارد. دوم این که، قبل از پرداختن به این سوال که آیا طراحی هوشمند همان رموز خلقت است بایستی از کج فهمی‌های بالقوه‌ای که در مسیر ممکن است وجود داشته باشد پرهیز کنیم و این کار با دقت در معنای «خلقت» امکان‌پذیر است. چون که معنای آن نیز تغییر می‌کند. خلقت صرفاً به وجود خالق اشاره می‌کند. اما هم‌اکنون نه تنها عنوان انتقاد به خالق مطرح است بلکه به عنوان قبول انبوهی از ایده‌ها مطرح است که از هر نظر که بنگرید غالب‌ترین آن‌ها تفسیر خاصی از سفر پیدایش است که معتقد است زمین فقط چند هزار سال عمر دارد. این دگرگونی در معنای «ساخت» سه اثر بسیار نامطبوعی داشته است. که اولین اثر آن این است که بحث را وقطبی می‌کند [دو جبهه مخالف ایجاد می‌کند] و یک هدف رایج ساده‌ای را برای مخالفین علیت هوشمند در این جهان ایجاد می‌کند که بی‌درنگ می‌انند این قانون را از عرصه خارج می‌کنند. دوم این که، قضاوت منصفانه نسبت به این واقعیت از بین می‌رود چون تفاوت‌های زیادی در تفسیر مربوط به سفر پیدایش حتی در بین متفکرین مسیحی به وجود می‌آید که فصل الخطاب نهایی را متن کتاب مقدس می‌دانند. سرانجام این که، هدف اصلی کاربرد واژه «هوشمند» تحت الشعاع قرار می‌گیرد، و تمایز مهمی میان شناخت نظم و شناسایی ناظم به وجود می‌آید.

در این جا سوالات متفاوتی وجود دارد. دومین مورد [سفر پیدایش] ضرورتاً بحث کلامی است و مورد تأیید کسانی است که آن را علمی نمی‌دانند. نقطه تمایزی که بایستی ابهام‌زدائی شود این مسأله است که آیا روشی

وجود دارد که در آن علم بتواند به ما در پاسخ دادن به اولین سوال کمک کند. بنابراین بی‌مورد است که این تفاوت بین دو مسئله اساساً متفاوت همیشه مبهم بماند با این اتهام که «نظم هوشمند» خلاصه همان «خلقت رموز» است.

این سوال تکراری که آیا ایده نظم هوشمند علمی است یا نه، یقیناً اگر ما واژه «نظم هوشمند» را در معنای اصلی آن بفهمیم می‌تواند گمراه کننده نیز باشد. فرض کنید ما سوالات مشابه و موازی پرسیم: آیا خدا باوری علم است؟ آیا خدا علم است؟ اکثر مردم پاسخ منفی خواهند داد. اما اگر ما هم‌اکنون ما را شمشیر آن چه که علاقه داریم را اظهار کنیم در پاسخ به علمی بودن خدا باوری، یا الحاد باید بگوئیم که: پس چرا از قبل این حرف را مطرح نکردیم؟

برای توضیح بیشتر معنای این سوال که «آیا نظم علم است یا نه؟»، یک راه این است که تفسیر مجدد آن را به این صورت بیان کنیم: آیا دلیل علمی برای نظم وجود دارد؟ اگر مسئله این است که سوال چگونه باید درک شود، در این صورت باید، با اجتناب از کج‌بهمی، بدان همانند قضاوت دوور تبیین کرد «که ماهیتاً یک برهان کلامی جالبی است، اما علم نیست»^۴ در واقع، در فیلم طرد شده محصول ۲۰۰۸ ریچارد داوکینز به نظر می‌رسد که خود از این مطلب، که فردی بتواند از لحاظ علمی تحقیق کند که آیا حیات انعکاس فرآیند طبیعی است یا احتمال دارد نتیجه مداخله یک منبع هوشمند خارجی باشد؛ چشم‌پوشی می‌کند.

در یک مقاله جذاب با عنوان «تربیت عمومی و نظم هوشمند»،^۵ توماس ناگل از نیویورک، استاد برجسته و ملحد فلسفه، می نویسد: «اهداف، نیت و ماهیت اراده خداوند، در صورت وجود، امکان ندارد موضوع یک تئوری علمی واقع شده و تبیین های علمی نیز داشته باشد. اما این حاکی از آن نیست که امکان دلیل علمی بر له یا علیه مداخله چنین علت فراقانونی در نظم طبیعت مبتنی است».^۶ این ها براساس آثاری مانند دوران تکامل اثر مایکل بهبه (که شمدی از شاهدان محاکمه دوور بود) گزارش می دهد که نظم هوشمند بر نظم طبیعی می رسد که مرتبط با آشفتگی های چشم گیر این دلیل و تفاسیر بی هدف و بی ارزش آن است.^۷ ارزیابی جالب توجه وی این است که نظم هوشمند مبتنی بر این فرض نیست که بگوئیم «از دلایل تجربی در امان است» به روشی که مومنان در ادیان کتاب مقدس باور دارند که کتاب مقدس نیازی به دلیل و گویا ندارد، پس نتیجه می گیرد که نظم هوشمندانه بسیار متفاوت تر از علم مربوط به خلقت است».^۸

پروفسور ناگل در ادامه می گوید: «برای مدت زمان بسیار زیادی نسبت به ادعای تئوری سنتی تکامل تردید داشتم که بتواند بیانگر کل داستان تاریخ حیات باشد».^۹ او در گزارش خود می نویسد: «یافتن ادبیات قابل ترس که زمینه ساز این ادعا باشد بسیار مشکل است. این نگرش وی است که «دلیل فعلی و قابل دستیابی» در کفایت تکامل استاندارد «کار را تمام نمی کند» تا برای تمام تکامل حیات دلیل قابل قبول ارائه دهد».^{۱۰}

حال همان طور که مشهور است، نویسندگانی مانند پیتز آتکینز، ریچارد داو کینز و دانیل دنت اثبات می کنند که دلیل بسیار محکم علمی برای الحاد وجود دارد. لذا خشنود هستند که بعد از مدت ها یک دلیل علمی برای الحاد

خود، که یک موضع متافیزیکی است، به دست آورده اند. بنابراین مردم، هیچ اعتراضی نسبت به کسی که دلیل علمی به کار می برد ندارند ولو این دلیل علمی اثبات موضع فلسفی ملحدین باشد. البته من به خوبی می دانم که عکس العمل فوری این خواهد بود که ما هیچ مورد جایگزین برای آن نداریم. اما، این قضاوت فقط ممکن است کمی عجولانه باشد.

روش دیگر در تفسیر این مسأله، که آیا نظم هوشمند علم است یا نه، این است که پرسیم آیا فرضیه نظم هوشمند می تواند منجر به فرضیه قابل آزمایش علمی شود. بعدها خواهیم دید که دو قلمروی عمده وجود دارد که در آن چنین فرضیه هایی پیش از این به نتایجی منجر شده اند: هوشمندی معقول جهان - مسأله آغاز پیدایش عالم.

مشکل دیگری - در «ازه نظم هوشمند» وجود دارد همان کاربرد واژه «نظم» است که در ذهن مردم ملازم با «مان ساعت گون نیوتن می باشد، که فراتر از آن را اینشتین در علم هدایت کرده است. بالاتر از آن، پالی و برهان نظم قرن نوزدهم وی به ذهن متبادر می شود که بسیاری فکر می کردند که قبلاً توسط دیوید هیوم مخدوش شده بود. با من پس داوری، ممکن است عاقلانه این باشد که به جای نظم هوشمند سخن از علت هوشمند یا منشأ هوشمند به میان آورده شود همان طور که پیش از این نیز پیشنهاد شده بود.

من در این کتاب براهینی را پرورانده ام که تازه بوده و در قالب سخنرانی، سمینار و مباحثه در بسیاری از کشورها ارائه شده، ولی باز من حس می کنم که تاکنون کم کاری شده و جای کار نیز بسیار است، و این ها فعلاً باعث می شود افراد موضع گیری کنند؛ مطالبی که من تلاش کرده ام آن ها را به صورت نوشته در کتابی ارائه دهم که عامدانه خلاصه وار بوده با

این حدس که این‌ها مقدمه مختصری برای مسأله اصلی محسوب شود که این مقدمه می‌تواند پایه و اساس مباحث و تحقیقات بیشتر جهت یافتن جزئیات زیادتری باشد. من از بسیاری از سوالات، انتقادات و پیشنهاداتی که مرا در انجام وظیفه کمک کرده استقبال می‌کنم، البته اما، من معتقدم که خودم تنها مسئول ناخوشنودی‌های باقی‌مانده هستم.

برخی پیشنهادات کاربردی در حال انجام است. من تلاش خواهم کرد تا مباحث را در متن مشاجرات معاصر تنظیم کنم آن‌گونه که خود پی برده‌ام. نقل‌های رایج از دانشمندان و متفکرین پیشگام ارائه شده که منجر به تصویر روشنی از آن‌ها است. البتة اساسی گردیده که این مباحثه عملاً دنبال آن بوده است. اما من، می‌دانم که همیشه خطری در مسیر وجود دارد. با نقل‌های خارج از موضوع، فرد نه تنها نسبت به فردی که سخن از وی نقل شده، از انصاف خارج می‌شود، بلکه در همان انصاف، ممکن است حقیقت را نیز مخدوش کند. من امیدوارم که در اجتناب از این خطر خاص موفق بوده باشم.

یادآوری من از حقیقت منجر شد که از برخی انگیزه‌های طرفداران پست مدرن بیم‌ناک شوم که ممکن است انسان را از مطالعه بیشتر منصرف کنند، مگر نسبت به چیزهایی که خودشان کنجکاو به خواندن آن هستند. این ممکن است تلاش برای ایجاد ساختار جدید نیز باشد (متنی که توسط یک فردی نوشته شده که در عمل نیز به حقیقت باور دارد. تا آن‌جا که به من مربوط می‌شود باید اعتراف کنم که آن را مرموز و دور از ذهن می‌دانم که کسانی معتقدند چیزی به نام حقیقت وجود ندارد و جالب این‌که از من انتظار دارند که سخن آنان را به عنوان حقیقت بپذیرم! شاید من آن‌ها را

درک نکنم، اما به نظر می‌رسد که آن‌ها خودشان را از این موضوع به کلی مستثنی کرده‌اند که چیزی به نام حقیقت وجود ندارد. چه در سخنانشان و چه در نوشته‌هایشان به هر حال آن‌ها در اعتقاد به حقیقت بالاخره به بی‌راهه رفته‌اند.

به هر حال، دانشمندان سهم مشخصی در حقیقت دارند. اگر چنین نبود، پس چرا در اقدام به علم خود را به زحمت می‌اندازند؟ و این نکته دقیقی است زیرا من معتقدم در مسیر حقیقت که تلاش کرده‌ام فقط نقل قول‌هایی را به کار ببرم که برای ارائه موضع کلی نویسنده منصفانه به نظر می‌رسد، (و صرفاً نه یک بیان نیست که وی روزی آن را گفته است) هر یک از ما ممکن است در این سخن نامناسب سهم باشیم. در پایان این قضاوت‌ها را به عهده خود خواننده را گذار می‌کنم که آیا من در این زمینه موفق بوده‌ام یا نه.

در مورد تعصب و پیش‌داوری چه می‌توان گفت؟ هیچ کسی نمی‌تواند از آن مبرا باشد (نه نویسنده و نه خواننده). ما متعصب هستیم به این معنا که همه ما نگرشی داریم که پاسخ‌های ما را پیش از خود گنجانده است (و یا دارای پاسخ‌های ناقصی است) تا برای سالی که جهان و حیات به سوی ما روانه می‌کند پاسخی ارائه دهد. جهان‌بینی ما ممکن است دقیق و قاطع نباشد، یا حتی به‌طور ناآگاهانه طراحی شده باشد، اما گریزی از آن نیست. البته جهان‌بینی ما با تفکر و تجارب ما شکل گرفته است. امکان تغییر آن‌ها وجود دارد و هم‌اکنون نیز در حال تغییراند و همه این‌ها براساس ارائه دلیل است.

مسأله‌ای که در این کتاب نقش محوری دارد اساساً به عنوان یک سوال مربوط به جهان‌بینی مطرح است عبارت است از: کدام نگرش با علم سازگارتر است الحاد یا خداباوری؟ آیا علم توانسته خداوند را دفن کند یا نه؟ اجازه دهید ببینیم دلایل ما را به کدام سمت می‌کشاند؟^{۱۱}

www.ketab.ir